رویکرد شاعران به زبان و جهان

فرح پور، عباس

شاعرانی که دارای نظام اندیشگی باشند،دیدگاههای خود را در خصوص جهان و هستی به زبان منتقل می‏کنند و حاصل آن را دوباره به جهان انعکاس می‏دهند.به عبارت‏ دیگر،شاعرانی که اندیشه‏ی آن‏ها نظام یافته است،با شعری که می‏سرایند،هستی و جهان را به زبان منعکس می‏کنند و از زبان،هستی و جان دیگری می‏آفرینند.بخشی از موفقیت این شاعران در این است که جهان دیگر یا جهان برتر خود را چگونه به جهان واقع‏ منعکس می‏کنند.

اگر از این زاویه به شعر شاعران نگاه کنیم،در می‏یابیم که این انعکاس چقدر در نگرش‏ اولیه‏ی آن‏ها تأثیر دارد.ظاهرا باید بر خلاف این باشد،اما باز هم برای تأکید و تصریح‏ بازتاب خود تأثیر می‏پذیرد.این قضیه به خاطر دخالتهای شاعر در برداشت اول که‏ جهان،مبدأ و زبان،مقصد شکل می‏گیرد و ادامه‏ی تکوین آن به چگونگی‏ برداشت و انتقال آن از یک مبدأ جدید به یک مقصد جدید بستگی دارد.ناگفته‏ پیداست:استحاله‏یی که در این مسیر برای تبدیل مبدأ به مقصد،و نیز تبدیل مقصد به‏ مبدأ صورت می‏گیرد با دخالت شاعر و بر پایه‏ی نظام اندیشگی اوست.

حافظ همواره در شعر خود،رویکرد ویژه‏یی را به جهان و هستی و هر آن چه به این‏ها مربوط می‏شود پی گرفته است.اگر در دیوان او دنبال این رویکرد باشیم،مشخصا مثالهای‏ بسیار می‏توان یافت.ابیات زیر،مشتی نمونهء خروارند:

-جهان پیر است و بی‏بنیاد،از این فرهادکش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش،ملول از جان شیرینم

-مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه،عروس هزار داماد است

و جایی دیگر که نگاه خود را توسع بیشتری می‏بخشد،ابیاتی از این دست می‏سراید:

-چرخ بر هم زنم ار جز به مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

-حجاب چهرهء جان می‏شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره،پرده برفکنم

-من همان دم که وضو ساختم از چشمهء عشق

چار تکبیر زدم یک سره بر هر چه که هست

پس نتیجه می‏گیریم که استحالهء مفهوم در نظام اندیشگی حافظ به قدری عمیق و ژرف است که دیدگاه او نسبت به جهان،تأثیری بر زبان می‏گذارد و حاصل این تأثیر به شیوه‏ی جدیدتری جهان را تحت تأثیر قرار می‏دهد.مجموعهء این تأثیر و تأثرها،در شعر شاعرانی که دارای نظامی اندیشگی بوده‏اند،ظرفیتی ایجاد کرده است که شعر ایشان،قابل بررسی،پی‏گیری و ردیابی می‏شود.

شاعر دیگری که می‏توان شعر او را در این برداشت،مورد کندوکاو قرار داد،مولاناست،که نظام اندیشگی عمیق و ژرف او زبانزد خاص و عام است. به ذکر سروده‏هایی از مولانا در دیوان شمس مبادرت می‏ورزیم:

مثال اول:

باز آمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم‏ وین چرخ مردم‏خوار را چنگال و دندان بشکنم‏ هفت اخبر بی‏آب را،کاین خاکیان را می‏خورند هم آب بر آتش زنم،هم بادهاشان بشکنم‏ چون من خراب و مست را در خانه‏ی خود ره دهی‏ پس تو ندانی این قدر،کاین بشکنم آن بشکنم‏ چرخ ارنگردد گرد دل،از بیخ و اصلش بر کنم‏ گردون اگر دونی کند،گردون گردان بشکنم

مثال دوم:

چه دانستم که این سودا مرا زین سان کند مجنون‏ دلم را دوزخی سازد دو چشمم را کند جیحون‏ چه دانستم که سیلابی مرا ناگاه بر باید چون کشتی‏ام دراندازد میان قلزم پر خون‏ زند موجب بر آن کشتی که تخته تخته بشکافد که هر تخته فرو ریزد زگردشهای گوناگون

مولانا در نگرش خود به جهان و انتقال برداشتها از زبان به جهان برای‏ استحاله‏یی بزرگ‏تر،در جای دیگر از دیوان شمس این گونه سرده است:

آمد بهار ای دوستان!منزل سوی بستان کنیم‏ گرد غریبان چمن خیزید تا جولان کنیم‏ بشنو سماع آسمان خیزید ای دیوانگان! جانم فدای عاشقان،امروز جان افشان کنیم‏ آتش در این عالم زنیم،وین چرخ را بر هم زنیم‏ وین عقل پا بر جای را چون خویش سرگردان کنیم.

2

پیش از این گفته آمد که هر شاعری که دارای نظام اندیشگی باشد، دیدگاههای خود را در خصوص جهان و هستی،به زبان منتقل می‏کند و حاصل آن را دوباره به جهان انعکاس می‏دهد.اینک باید اضافه کنیم: رویکردهایی که در این سیر و سفر،از جهان به زبان می‏رسند،و نیز از زبان به‏ جهان منتقل می‏شوند،در سه شاخهء جدا از یکدیگر قابل ارزیابی‏ست،شاخهء اول،رویکرد شاعر نسبت به کلیت جهان و کلیت هستی است.

این شاخه را با توجه به ذکر مثالهای متعدد در شعر حافظ و مولانا در ابتدای این گفتار شرح و بسط دادیم.شاخهء دوم،رویکرد شاعر نسبت به زبان‏ است.یعنی این که شاعر در کنار توجه،نگاه و اندیشه به جهان،چه توجهی،چه‏ نگاهی و چه اندیشه‏یی در خصوص زبان دارد.این بحث را در ادامهء همین‏ گفتار پی می‏گیریم.شاخه‏ی سوم نیز تعادل میان این دو رویکرد است.راز موفقیت یک شاعر را اولا باید در نوع رویکرد به جهان و نیز به زبان دانست و ثانیا باید دید که وی در این رویکردها چه تعادلی برقرار کرده است.در انتهای‏ همین گفتار به شرح و بسط این تعادل و چگونگی آن خواهیم پرداخت.

3

در رویکرد به زبان،شعر حافظ و شعر مولانا را مورد بررسی قرار خواهیم‏ داد و تأملی نیز در شعر سعدی خواهیم داشت تا ببینیم که رویکرد وی نسبت‏ به زبان چگونه است.اگر چه سعدی شاعری نیست که رویکرد وی نسبت به‏ جهان در خور تأمل باشد،اما رویکرد او به زبان بسیار شایان توجه است.با توجه‏ به همین نکته بود که در بخش اول این گفتار نتوانستیم در کنار حافظ و مولانا، از سعدی نامی به میان آوریم،ولی در این بخش،در کنار پردازش به شعر آن‏ دو شاعر،به شعر سعدی نیز خواهیم پرداخت.

حافظ شاعری است که در کنار توجه به جهان،دقایق و ظرایف بسیاری در خصوص توجه به زبان در شعر او یافت می‏شود.ایهام یکی از شگردهای کلام‏ حافظ است که در بسیاری از ابیات او به چشم می‏خورد.در چنین ابیاتی،علاوه‏ بر مضمونی که در ظاهر کلام وجود دارد،مضمون دیگری در نوع به کارگیری‏ واژه‏ها یافت می‏شود که به شعر حافظ تشخص ویژه‏ای می‏دهد.برای مثال به‏ ذکر دو بیت از او می‏پردازیم:

مثال اول:

مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است‏ زآن رو سپرده‏اند به مستی زمام ما

همان گونه که مشهود است،در مصراع اول دو معنا نهفته است.یکی‏ معنای ظاهری آن،که مست بودن چشم معشوق را نیکو دانسته است،و دیگر، معنای پنهان این مصراع که مست شدن را می عشق را،در دیدگاه معشوق، صفتی پسندیده به حساب آورده است.

مثال دوم:

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت‏ زلف شمشاد قدی،ساعد سیم اندامی

در این بیت نیز دو مفهوم متمایز وجود دار.یکی این است که:روزهای‏ فراوانی سپری شد که دست من،زلف شمشاد قدی و ساعد سیم اندامی را نگرفت.معنای دوم نیز این است که:روزهای فراوانی گذشت که زلف‏ شمشاد قدی و ساعد سیم اندامی،دست مرا نگرفت.همان گونه که ذکر آن‏ گذشت،ایهام در بسیاری از ابیات حافظ وجود دار و به شعر او صدای‏ مشخصی داده است.

حافظ علاوه بر بهره‏گیری از ایهام،تمهیدات دیگری را در خصوص توجه‏ به زبان به کار می‏گیرد.برای مثال،وی در هر بیت،کلمه‏ها را چه از نظر مفهومی و چه از نظر موسیقایی،به گونه‏یی انتخاب می‏کند که جای آن‏ها را نمی‏توان با کلمه‏های مترادف دیگری عوض کرد.بیت زیر در همین‏ خصوص قابل استناد است:خ‏

اشک من رنگ شفق یافت زبی‏مهری یار طالع بی‏شفقت بین که در این کار چه کرد

مفهوم این بیت چیزی است که پیش از حافظ نیز بسیار بدان پرداخته‏اند اما حافظ این مفهوم را آن چنان در اجزای به هم پیوسته‏یی تعبیه کرده،که‏ زیباترین گویش را به دست آورده است.در مصراع اول می‏توانست به جای‏ «یار»از واژه‏ی«دوست»نیز بهره ببرد اما به منظور ایجاد قافیه‏یی درونی با قافیه‏ی اصلی شعر یعنی«کار»،از واژهء«یار»استفاده کرده است.جناسی که‏ میان کلمات«مشتق»و«شفقت»وجود دارد،از ظرایف اینبیت است.«مهر»، آنجا که به کلمه«شفقت»،نظر داریم معنای«مهربانی»را افاده می‏کند و آن جا که به واژه«طالع»دقت می‏کنیم،معنای«خورشید»را به همراه می‏آورد.

اگر موسیقی حاصل از نوع به کارگیری کلمات را در نظر بگیریم، حافظ توجه بسیاری به زبان دارد.برای مثال می‏گوید:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب‏ چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

حروف«ش»و«ن»در مصراع اول این بیت،موجد آهنگی هستند که توجه حافظ به زبان حکایت دارد.حافظ ظرایف پنهان بسیاری در شعر خود دارد که حاکی از دقت او در معانی کلمات است.گاهی‏ آن چنان از کلمه بهره می‏برد که خواننده‏ی شعر او،باید بعد از چند بار جستسجو،امضای حافظ را در شعر بیابد چرا که او ارتباطها را در پس‏ پشت کلمات،پنهان کرده است:

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

در مصراع دوم،تضاد بین افعال«رفت»و«آمد»آنچنان ظریف و پنهان است که در واقع هیچ کدام،در معنای اصلی خود به کار نرفته‏اند. از همین رو،این تضاد،خود را در نظر اول نشان نمی‏دهد.

4

مولانا نیز توجه ویژه‏ای به زبان دارد.اما توجه او به زبان،از نوع توجه‏ حافظ نیست.حافظ از نظر کیفی و نیز از نظر کمّی به زبان توجه دارد، در صورتی که مولانا،این قضیه را فقط از دیدگاه کمّی دنبال می‏کند، لذا گاه از عباراتی بهره می‏برد که صرفا صدا را به گوش می‏رسانند و دارای معنای دیگری نیستند.برای مثال در دیوان شمس چنین‏ می‏خوانیم:

عف عف عف همی زند،اشتر من ز تف تفی‏ وع وع وع همی کند،حاسدن از شلقلقی‏ وع وع وع چه گویدم طفلک مهد بسته را دق دق دق همی رسد،گوش مرا ز وق وقی‏ تن تن تن ز زهره‏ام،پرده همی زند نوا دف دف دف از این طرب،پرده درد ز رقرقی

مولانا گاهی آنچنان وزن را بی‏اهمیت می‏شمارد که به راحتی از آن‏ عدول می‏کند.در شعر زیر،تعداد هجاهای مصاریع فرد،یک هجا بیش از تعداد هجاهای مصاریح زوج است.وزن در مصاریع فرد، مفاعیلن مفاعیلن فعولن،و در مصاریع زوج،مفاعیلن مفاعیلن فعل‏ است:

هر آن کو روزه دارد-در حدیث است- مه حق را ببیند وقت شام‏ نکو نبود که من از در در آیم‏ تو بگریزی ز من از راه بام‏ تو بگریزی و من فریاد در پی‏ که یک دم صبر کن،ای تیزگام! مسلمانان!مسلمانان!چه چاره‏ست؟ که من سوزیدم و این کار،خام

و نیز باید افزود که در این مثال،بهره‏گیری از«سوزیدم»به جای‏ «سوختم»از فرارویهای زبانی در شعر مولانا به حساب می‏آید.

مولانا گاهی در به کارگیری و توجه به زبان،لفظ را پایمال می‏کند و بخشی از کلمه را در نظر نمی‏آورد.برای مثال در دیوان شمس آمده است:

گر هجده هزار عالم ای جان‏ پر گشت ز قیل و قال ای جان‏ و آن شعله‏ی نور حالم ای جان‏ آخر نه به روز آن پری بود؟

در این جا می‏بینیم که نسبت به«های ملفوظ»در کلمه‏ی«هجده»، کاملا بی‏تفاوت است و آن را«های غیر ملفوظ»در نظر می‏گیرد. مولانایی اهمیت شمردن وجوهی از کلمات را در شعرهای دیگری نیز به کار بسته است.برای مثال،وزن کلمه‏ی«نانبا»(یعنی همان نانوا)- که در اصل فاعلن است-در شعر زیر باید فع‏لن تقطیع شود:

دمی که شعشعهء این جمال درتابد صد آفتاب شود آن زمان سیاه و مجاز عباد را برهانم ز نان و از نانبا حیات من بدهدشان حیات و عمر دراز

در شعر سعدی نیز در خصوص فراروی در زبان،مثالهای فراوان‏ می‏توان یافت.وی گاهی کیفیت کلمات را عوض می‏کند.برای مثال‏ از کلمه‏ی«حسیب»به جای کلمه«حساب»بهره می‏برد:

متناسبند و موزون،حرکات دل فریبت‏ متوجه است با ما،سخنان بی‏حسیبت

سعدی در همین غزل،به جای عتاب،رکاب و حجاب به ترتیب از کلمات عتیب،رکیب و حجیب استفاده کرده است.

نیز باید افزود که سعدی در خصوص نحو زبان( syntax )،از هنجارهای متعارف اجتناب می‏کند و قواعد پیشنهادی متقدمین را برای بیان مقصود خود کافی نمی‏داند.آنجا که گفته است:

هر که سودای تو دارد،چه از غم هر که جهانش؟ نگران تو،چه اندیشه ز بیم دگرانش؟

5

در انتهای این گفتار،شاخهء سوم رویکردهای مذکور در این مقاله را در نظر خواهیم گرفت و به بررسی تعادل دو رویکرد دیگر،یعنی‏ رویکرد شاعر نسبت به جهان،و نیز رویکرد شاعر نسبت به زبان‏ خواهیم پرداخت و این تعادل را به طور اجمال،در شعر حافظ،مولانا و سعدی ارزیابی خواهیم کرد.

رویکرد مولانا به جهان،بسیار گسترده‏تر از رویکرد شاعران دیگر است،اما از آنجا که وی در رویکرد به زبان،فقط جنبه‏های کمّی را در نظر می‏گیرد،لذا تعادل میان این دو رویکرد در شعر او،به نفع رویکرد به جهان سوق داده می‏شود.در صورتی که در شعر حافظ،رویکرد به‏ زبان و رویکرد به جهان کاملا متناسب و متعادل حرکت می‏کنند،لذا زیباترین شعر زبان فارسی را پدید می‏آورند.باید افزود که در شعر سعدی،رویکرد بسیار قابل تأملی به زبان وجود دارد اما وی برخلاف‏ مولانا و حافظ،رویکرد شایان توجهی به جهان ندارد،بر همین اساس، کفهء زبان در شعر او سنگینی می‏کند.

حافظ به راستی زیباترین و مهم‏ترین عناصر شعر شاعران پیشین را از آن خود کرده است.وی رویکردی غنی به جهان را از مولانا و رویکردی غنی به زبان را از سعدی اقتباس کرده،هر دوی این‏ رویکردها را به تعدیل رسانده است.

@ایهام یکی از شگردهای‏ کلام حافظ است که در بسیاری از ابیات او به‏ چشم می‏خورد.در چنین‏ ابیاتی،علاوه بر مضمونی‏ که در ظاهر کلام وجود دارد،مضمون دیگری در نوع به کارگیری واژه‏ها یافت می‏شود که به شعر حافظ تشخیص ویژه‏ای‏ می‏دهد.

@حافظ ظرایف پنهان‏ بسیاری در شعر خود دارد که حاکی از دقت او در معانی کلمات است.

@حافظ از نظر کیفی و نیز از نظر کمّی به زبان‏ توجه دارد،در صورتی که‏ مولانا،این قضیه را فقط از دیدگاه کمّی دنبال‏ می‏کند.

@حافظ به راستی‏ زیباترین و مهم‏ترین‏ عناصر شعر شاعران‏ پیشین را از آن خود کرده‏ است.وی رویکردی غنی‏ به جهان را از مولانا و رویکردی غنی به زبان را از سعدی اقتبال کرده، هر دوی این رویکردها را به تعدیل رسانده است.